

آموزه دوازدهم: کاوه دادخواه

داستان ضحاک و کاوه آهنگر

کاوه آهنگر

در داستان های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، در فشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت. در فشی که پشتیبان آن، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

قلمرو زبانی: اساطیر: ج اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم / باستان: گذشته، دیرین/ نظیر: مانند (هم آوا؛ نذیر: بیم دهنده)/ درفش: پرچم، بیرق / برافراشت: بلند کرد (بن ماضی: برافراشت، بن مضارع: برافراز)/ **قلمرو ادبی:** چهره: مجاز از شخصیت / جنبش: مجاز از قیام / دل: مجاز از انسان / بازو: مجاز از نیرو / ضحاک، معرب اژی دهاک (= اژدها)، در داستانهای ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سر شش چشم»، دیوزاد و مایه آسیب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، را که مردی پاکدین بود، از پا درمی آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورشهایی حیوانی بدو می خوراند و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بر دوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود.

قلمرو زبانی: معرب: عربی شده / مظهر: نماد / دیوزاد: دیوزاده / مایه: موجب (هم آوا؛ مایه: آبگون) / خوالی: غذا / خوالیگر: خورشگر، آشپز / چالاک: چابک، زیر و زرنگ / خورش: غذا / پروردن: پرورش دادن (بن ماضی: پرورد، بن مضارع: پرور) / **قلمرو ادبی:** کنایه: از پا درآوردن؛ به معنای نابود کردن / بوسه: نماد التذاذ و التصاق است / پزشکان فرزانه از عهده علاج برنمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است.» ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهترزادگان به دیوان او می برند و جانشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث . در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت.

قلمرو زبانی: فرزانه: دانا، پرورش / علاج: درمان / تسکین: آرام کردن / پرداختن: مشغول شدن (بن ماضی: پرداخت، بن مضارع: پرداز) / کهتر: کوچک تر / مهتر: بزرگ تر / مهترزاده: بزرگزاده / دیوان: بارگاه / خورشگر: آشپز / تجسم: مجسم کردن/ منش: خوی، سرشت / خبیث: پلید/ بیداد: ستم / بیداد پیشه: ستمگر / ایمن: ممال امان / برانگیخت: تحریک کرد (بن ماضی: برانگیخت، بن مضارع: برانگیز) / **قلمرو ادبی:** جوان: نماد اراده و اقتدار جامعه است / مغز: نیروی محرک و به اصطلاح موتور جامعه است / روزهای سیاه: کنایه از دوران اختناق / جان گرفتن: کنایه از کشتن

غلامحسین یوسفی

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار / بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / شهریار: شاه / انجمن شدن: گرد آمدن، انبوه شدن / **قلمرو ادبی:** بر او سالیان انجمن شد هزار: کنایه از اینکه هزار سال فرمانروایی کرد/

بازگردانی: وقتی ضحاک پادشاه ایران شد، فرمانروایی او هزار سال به درازا کشید.

۲- نهان گشت کردار فرزندگان / پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی: نهان: پنهان / کردار: رفتار / فرزانه: دانشمند، دانا / **قلمرو ادبی:** فرزانه، دیوانه: تضاد / نام دیوانگان پراکنده شد: کنایه از نامبردار شدن، به قدرت و اعتبار رسیدن

بازگردانی: روش زندگی و رفتار خردمندان از میان رفت و انسان های دیوخوا نام آور شدند (جهان به کام بدکنشان شد).

۳- هنر خوار شد، جادوی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی: هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت / خوار: پست و بی ارزش / جادو: جادوگر / جادوی: جادوگری / گزند: آسیب / **قلمرو ادبی:** خوار، ارجمند: تضاد / هنر، جادوی: تضاد / نهان، آشکارا: تضاد /

بازگردانی: هنر و فضیلت های اخلاقی بی ارزش شد، جادوگری ارزش یافت، صداقت از بین رفت و آسیب های اجتماعی همه جا را فراگرفت.

۴- برآمد برین روزگار دراز / کشید اژدهافش به تنگی فراز

قلمرو زبانی: برآمد: گذشت / دراز: طولانی / دراز، فراز: شبه جناس / فش: مانند / **قلمرو ادبی:** اژدهافش: مانند اژدها، تشبیه، منظور ضحاک / فش: ادات تشبیه /

بازگردانی: روزگار بسیاری به این شیوه گذشت و (آرام آرام) ضحاک همچون اژدها، در تنگنا افتاد.

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب / به نام فریدون گشادی دو لب...

- قلمرو زبانی:** بُد: بود (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) / «را»: نقش نمای اضافه؛ نشانه اضافه گسسته؛ دو لب ضحاک / گشودن: باز شدن (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشای؛ گشادی: ماضی استمراری «می گشود» (گشودن در این بیت فعل ناگذر است.) / **قلمرو ادبی:** روز و شب: تضاد، کنایه از همیشه / دو لب گشودن: کنایه از سخن گفتن
- بازگردانی:** اوضاع به گونه ای بود که ضحاک، روز و شب نام فریدون را بر لب داشت.
- ۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست / که در پادشاهی گند پشت راست**
- قلمرو زبانی:** مهتر: بزرگتر، رئیس / **قلمرو ادبی:** در پادشاهی پشت راست کردن: کنایه از اینکه پادشاهی اش استوار و نیرومند گردد/ بخواست، راست: شبه جناس
- بازگردانی:** ضحاک از همه سرزمین ها، بزرگان را فراخواند تا جایگاه خود را در پادشاهی استوار سازد.
- ۷- از آن پس، چنین گفت با موبدان / که ای پرهنر با گهر بخردان**
- قلمرو زبانی:** موبد: روحانی زردشتی / هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت/ با گهر: نژاده / بخرد: خردمند / **قلمرو ادبی:** موبد: مجازا دانشمند، دانا / موقوف المعانی /
- بازگردانی:** سپس به دانایان گفت: «ای هنرمندان نژاده و خردمند ...
- ۸- مرا در نهانی یکی دشمن ست / که بر بخردان این سخن، روشن ست**
- قلمرو زبانی:** نهان: پنهان / بخرد: خردمند / را: نشانه دارندگی و مالکیت / **قلمرو ادبی:** واج آرایی: «ن»
- بازگردانی:** من مخفیانه دشمن و بدخواهی دارم و این نکته، بر خردمندان آشکار است...
- ۹- یکی محضر اکنون ببیاید نوشت / که جز تخم نیکی، سپهد نکشت**
- قلمرو زبانی:** محضر: استشهدنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود. / سپهد: فرمانده و سردار سپاه؛ منظور ضحاک / نکشت: نکاشت (بن ماضی: کشت، کاشت؛ بن مضارع: کار) / **قلمرو ادبی:** تخم نیکی: اضافه تشبیهی / نوشت، نکشت: شبه جناس
- بازگردانی:** استشهدنامه ای باید نوشت که ضحاک، بجز کار نیک، هیچ نکرده است.»
- ۱۰- ز بیم سپهد همه راستان / بر آن کار گشتند همداستان**
- قلمرو زبانی:** بیم: ترس / سپهد: فرمانده سپاه؛ منظور ضحاک / راستان: راستگویان / همداستان: موافق، همراهی / **قلمرو ادبی:** **بازگردانی:** از ترس ضحاک، همه بزرگان کشور، برای نوشتن استشهدنامه، با او همراهی و همراه شدند.
- ۱۱- بدان محضر ازدها ناگزیر / گواهی نوشتند برنا و پیر**
- قلمرو زبانی:** گواهی: شهادت / برنا: بالغ، جوان / **قلمرو ادبی:** ازدها: استعاره از ضحاک / برنا، پیر: تضاد
- بازگردانی:** به ناچار پیر و جوان، آن استشهدنامه ضحاک را گواهی و تأیید کردند.
- ۱۲- هم آنگه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن دادخواه**
- قلمرو زبانی:** یکایک: ناگهان / درگاه: بارگاه / شاه: منظور ضحاک / خروشیدن: فریاد / دادخواه: شاکی، حق جو / برآمد: بلند شد/ **قلمرو ادبی:**
- بازگردانی:** همان زمان، ناگهان از دربار ضحاک فریاد شاکی بلند شد.
- ۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند / بر نامدارانش بنشانند**
- قلمرو زبانی:** ستم دیده: کاوه / مرجع او: ضحاک / بر: کنار/ نامدار: سرشناس / **قلمرو ادبی:** واج آرایی «ن»
- بازگردانی:** کاوه ستمدیده را نزد ضحاک فراخواندند و او را پیش بزرگان دربار نشانند.
- ۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم؟**
- قلمرو زبانی:** مهتر: بزرگتر، رئیس، منظور ضحاک / دژم: خشمگین / به روی دژم: خشمگینانه / برگوی: بگو / **قلمرو ادبی:** **بازگردانی:** ضحاک با آشفتگی و خشم از کاوه پرسید: «بازگو که از چه کسی ظلم و ستم دیده ای؟»
- ۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه / که شاهها منم کاوه دادخواه!**
- قلمرو زبانی:** خروشید: فریاد زد/ شاهها: ای شاه / دادخواه: شاکی، حق جو/ **قلمرو ادبی:** دست، سر: تناسب / دست بر سر زدن: کنایه از بیان حالت اندوه و افسوس.
- بازگردانی:** (کاوه) فریاد زد و از ظلم و ستم شاه دست بر سر خود کوبید و گفت: «ای پادشاه، من کاوه دادخواهم.»
- ۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم / ز شاه، آتش آید همی بر سرم**
- قلمرو زبانی:** بی زیان: بی آزار / یکی بی زیان مرد آهنگرم: سه ترکیب وصفی: یک مرد بی زیان آهنگرم / **قلمرو ادبی:** آتش: استعاره از گرفتاری و رنج / آتش بر سرم همی آید: کنایه از اینکه از شاه بلا و ستم دیده ام /
- بازگردانی:** آهنگری بی آزارم؛ اما شاه ظلم و ستم بسیاری به من کرده است.
- ۱۷- تو شاهی و گر ازدها پیکری / ببیاید بدین داستان داوری**
- قلمرو زبانی:** گر: یا / ازدهاپیکر: در شکل و هیئت ازدها، دارای نقش ازدها / پیکر: هیكل / داوری: قضاوت / **قلمرو ادبی:** **بازگردانی:** تو پادشاه هستی یا ازدهاپیکر هستی؟ به هر روی باید درباره سرگذشت من قضاوت کنی...
- ۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست...**
- قلمرو زبانی:** را: نشانه مالکیت و دارندگی / بهر: نصیب، بهره / کشور: اقلیم / **قلمرو ادبی:** راست، ماست: جناس

۱۹- شماریت با من ببايد گرفت

بدان تا جهان ماند اندر شگفت

شمارگرفتن: حساب پس دادن

جهان: مجاز از مردم جهان

ببايد: لازم است

بدان: مرجع ضمير آن، شمار (حساب و کتاب) است.

معنی بیت: لازم است برای این اقدام ظالمانه به من حساب پس بدهی تا مردم جهان، شگفت‌زده شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید

که نوبت به فرزند من چون رسید

مگر: شاید، امید است

چون: چگونه (ضمیر پریشی)

معنی بیت: امید است (شاید) در این حساب پس دادن تو مشخص شود که چگونه باز هم نوبت به یکی از فرزندان من رسیده است. (پس از کشتن ۱۷ فرزند)

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من

همی داد باید به هر انجمن

انجمن، در این بیت به معنی هر دفعه، هر بار، نوبت غذایی

همی داد: می داد

مارانت: به مارانت

معنی بیت: چرا در هر وعده غذایی باید مغز فرزندان مرا به ماران تو بدهند؟

بازگردانی: اگر تو پادشاه جهان هستی، چرا نصیب ما از پادشاهی تو، فقط رنج و سختی است؟

۲۲- سپهبد به گفتار او بنگرید / شگفت آمدش کان سخنها شنید

قلمرو زبانی: بنگرید: نگاه کرد (بن ماضی: نگریت، بن مضارع: نگر) / شگف آمدش: تعجب کرد / کان: که آن / قلمرو ادبی: به گفتار بنگرید: حس آمیزی /

بازگردانی: ضحاک به گفتار او توجه کرد و تعجب کرد که این سخنان گستاخانه را از او می شنود.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او / به خوبی بچستند پیوند او

قلمرو زبانی: باز دادن: پس دادن / مرجع او: کاوه / بدو: به او / قلمرو ادبی: پیوند کسی را جستن: نظر او را جلب کردن

بازگردانی: فرزند او را به او بازگرداندند و دلش را به دست آوردند. (از کاوه دلجویی کردند).

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا / که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی: «را»: حرف اضافه به معنای «به» / اندر: در / گوا: شاهد / قلمرو ادبی:

بازگردانی: سپس ضحاک به کاوه دستور داد که آن استشهادنامه را گواهی کند.

۲۵- چو برخواند کاوه، همه محضرش / سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / محضر: استشهادنامه / سبک: سریع / قلمرو ادبی: موقوف المعانی

بازگردانی: هنگامی که کاوه استشهادنامه را خواند با سرعت رو به بزرگان کشور کرد و ...

۲۶- خروشید کای پایمردان دیو / بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی: خروشید: فریاد زد / پایمرد: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد / پایمردی: خواهشگری، میانجی گری، شفاعت /

گیهان: گیهان، جهان، گیتی / خدیو: شاه / گیهان خدیو: خدای جهان، ترکیب اضافی وارون / قلمرو ادبی: دیو: استعاره از ضحاک / دل بریده: کنایه / خدیو، دیو: جناس ناهمسان افزایشی

بازگردانی: فریاد برآورد که: ای پشتیبانان ضحاک دیوخوا که از خدای جهان نمی ترسید...

۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی / سپردید دلها به گفتار او

قلمرو زبانی: دوزخ: جهنم / قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن، گراییدن / دل سپردن: کنایه از پذیرفتن / سوی، روی، او: جناس /

روی، دل: تناسب

بازگردانی: همه شما جهنمی هستید؛ زیرا از ضحاک فرمان می برید...

۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا / نه هرگز برانديشم از پادشا

قلمرو زبانی: بدین محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم / گوا: گواه، شاهد / برانديشم: ترسیدن / قلمرو ادبی:

بازگردانی: این استشهاد را گواهی و تأیید نمی کنم و هرگز از پادشاه نمی ترسم.

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای / بدرید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی: جستن: پریدن (بن ماضی: جست، بن مضارع: جه) / دریدن: پاره کردن / سپردن: طی کردن (بن ماضی: سپرد، بن مضارع:

سپرد) / قلمرو ادبی: به پای سپردن: کنایه از پای مال کردن و زیر پا گذاشتن / جای، پای: جناس / واج آرایی «ر»

بازگردانی: سپس کاوه فریاد برآورد و در حالی که از خشم می لرزید، استشهادنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / بر او انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی: شد: رفت / درگاه: بارگاه / انجمن گشت: جمع شد / بازارگاه: چهارسو، جای خرید و فروش، بازار / قلمرو ادبی: بازارگاه:

مجاز از مردم بازار

بازگردانی: هنگامی که کاوه از دربار شاه بیرون آمد، مردم بازار دور او گرد آمدند.

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر، سوی داد خواند

قلمرو زبانی: بر خروشید: بانگ زد / فریاد: کمک / فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن / سراسر: همه / خواند

نخست: طلب کرد / را: اضافه گسسته / داد: حق و عدالت / خواند دوم: فراخواند، دعوت کرد / قلمرو ادبی: داد: ایهام ۱- عدل و داد ۲- داد

و فریاد / جهان: مجاز از مردم جهان

بازگردانی: کاوه خروشید و فریاد زد و مردم را به حق و عدالت و خروش فراخواند.

۳۲- از آن چرم، کاهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی: پشت: ضد / پشت پای: روی، پا سینه پا / زخم: ضربه / درای: پتک، در اصل به معنای زنگ کاروان است / **قلمرو ادبی:** چرم: مجاز از پیش بند / موقوف المعانی

بازگردانی: از آن (پیش بند) چرمین که آهنگران، هنگام ضربه زدن با پتک بر تن می کنند...

۳۳- همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد / همانگه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی: برخاست: بلند شد / **قلمرو ادبی:** گرد برخاست: کنایه از انبوهی و جنب و جوش مردم / گرد، کرد: جناس **بازگردانی:** کاوه آن را بر سر نیزه آویخت، همان گاه انبوهی و شلوغی بازار را فرا گرفت و مردم جمع شدند.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی: خروشان: با بانگ و فریاد / پرستیدن: پرستاری کردن، خدمت کردن / نامدار: سرشناس / خروشان: فریاد زنان / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** نیزه: مجاز از پرچم و درفش کاویان

بازگردانی: کاوه در حالی که درفش به دست داشت، فریاد می زد: که ای بزرگان خداپرست...

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند / دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی: کاو: که او / بند: فریب و افسون / **قلمرو ادبی:** هوای کسی کردن: میل کسی داشتن، کنایه / دل از بند بیرون کردن: کنایه / هوای... ؛ دل از...: دو عبارت کنایی متضاد

بازگردانی: هر کسی می خواهد از فریدون طرفداری کند، باید خود را از یوغ بندگی و ظلم و ستم ضحاک آزاد کند...

۳۶- پیوید کاین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل، دشمن است...

قلمرو زبانی: پیویدن: دویدن، حرکت کردن / مهتر: بزرگتر، رئیس / آهرمن: اهریمن / اهریمن یعنی خرد خبیث و پلید. / جهان آفرین: آفریدگار / «را» در «جهان آفرین را»: اضافه گسسته (دشمن جهان آفرین) / به دل: در دل / **قلمرو ادبی:** پیویدن: کنایه از اعراض کردن / است: ردیف / واج آرایی «ن»

بازگردانی: جنبشی راه بیندازید؛ زیرا این پادشاه، شیطان است و در دلش دشمن خداست.

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گرد / جهانی بر او انجمن شد، نه خرد

قلمرو زبانی: گرد: پهلو / پیش اندرون: در پیش، پیشاپیش / انجمن شد: گرد آمد / خرد: اندک / **قلمرو ادبی:** جهان: مجاز از مردم جهان / گرد، خرد: جناس

بازگردانی: مرد پهلو (کاوه)، پیشاپیش می رفت و سپاهی انبوه، گرد او جمع شدند.

۳۸- بدانست خود کافریدون کجاست / سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو زبانی: کافریدون: که فریدون / اندر: در / راست: مستقیم / **قلمرو ادبی:** سر اندر کشیدن: کنایه از متمایل شدن / **بازگردانی:** کاوه فهمید که مخفیگاه فریدون کجاست؛ برای همین مستقیم به سوی فریدون رفت.

۳۹- بیامد به درگاه سالار نو / بدیدندش آنجا و برخاست غو

قلمرو زبانی: سالار: سردار / سالار نو: امیر و پادشاه نو، منظور فریدون است / مرجع «ش»: فریدون / غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو / **قلمرو ادبی:** نو، غو: جناس / واج آرایی «د»

بازگردانی: کاوه به پیشگاه پادشاه نوآیین، فریدون آمد، مردم، او را در پناهگاهش دیدند و با دیدن او فریاد(شادمانی) شان بلند شد.

۴۰- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید / جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو زبانی: گیتی: جهان / چو: چون، هنگامی که / **قلمرو ادبی:** جهان را وارونه دید: کنایه از به کام نبودن **بازگردانی:** فریدون وقتی جهان را به آن گونه دید و دریافت که همه مردم از ضحاک برگشته اند، یقین کرد که دیگر جهان به کام ضحاک نیست.

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد / سری پر ز کینه، دلی پر ز داد...

قلمرو زبانی: منزل: جای فرود آمدن، منزلگاه، اقامتگاه / چو: مانند / داد: حق و عدالت / **قلمرو ادبی:** چو باد: تشبیه / سر، دل: تناسب / باد، داد: جناس / سر: مجاز از قصد و اندیشه

بازگردانی: فریدون به سرعت باد، مسیر را مرحله به مرحله طی کرد، در حالی که سرش پر از کینه و انتقام و دلش پر از دادخواهی بود.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بدند / چه پیران که در جنگ، دانا بدند

قلمرو زبانی: اندرون: درون / به شهر اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم / که: کس / برنا: بالغ، جوان / **قلمرو ادبی:** برنا، پیر: تضاد / برنا، دانا: جناس / موقوف المعانی

بازگردانی: هر کس در شهر جوان بود، یا از پیران جنگ آزموده بود،

۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند / ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی: شدند: رفتند / نیرنگ: فریب / **قلمرو ادبی:** از نیرنگ بیرون رفتن: کنایه / واج آرایی «ن» **بازگردانی:** به لشکر فریدون پیوستند و از دام و فریب ضحاک رستند.

فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گرز گاوسر برد و «بزد بر سرش، ترگ بشکست خُرد». «سروش خجسته» پیام آورد که او را مگش که هنوز زمان مرگش فرانسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند ببر

و همان جا در بند کن. فریدون دو دست و میان ضحاک را به بندی بست، سپس او را به کوه دماوند و درغاری بُنش ناپدید بود، سرنگون آویخت.

قلمرو زبانی: ترگ: کلاخود / خُرد: ریز، ریزه / سروش: فرشته پیام آور، فرشته/ خجسته: فرخنده، مبارک / میان: کمرگاه / بند: ریسمان / بُن: ته / آویخت: آویزان کرد (بن ماضی: آویخت؛ بن مضارع: آویز)/ **قلمرو ادبی:** گرز گاوسر: تشبیه /



قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟
هنر (فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت) / محضر (استشهادنامه) / درای (پتک) / منزل (اقامتگاه)

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟

تو شاهی و گر ازدها پیکری / ببايد بدین داستان، داوری

در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش می آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف می شود؛ مانند: برگستوان (پوشش اسبان و جنگاوران)، سوفار (دهانه تیر)، خوازه (طاق نصرت)، خوان (سفره)، دستار (عمامه، دستمال)، آزدناک (رنگین کمان)، ملطفه (نامه)، چهار آینه (لباس جنگی)، خوالیگر (آشپز)، باره (اسب)

www.jafarisaeed.ir

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل می شود؛ مانند:

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
دستور	وزیر، اجازه، مشاور	فرمان، دستور زبان
تماشا	راه رفتن، گردش کردن	نگاه کردن به چیزی یا کسی
کثیف	متراکم و انبوه؛ جگال	آلوده و ناپاک
سینه	کشتی	وسیله ای برای فضاوردی
سوگند	گوگرد	قسم
رعنا	نادان	بلند قد
شوخ	چرک	خوش طبع؛ بذله گو

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می دهد؛ مانند: «شادی و خنده»



ت) هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید می گیرد؛ مانند: «سیر و یخچال»

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
یخچال	یخچال های طبیعی زمین	وسیله ای برای سرد نگه داشتن غذا
زین	زین اسب	زین نوچرخه
سیر	ابزار جنگی	سیر ماشین
رکاب	حلقه آویخته از زین اسب	رکاب دوچرخه
پیکان	نوک تیر	نام اتمبیل

وضعیت چهارگانه واژه

در گذر زمان

☐ **هریک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهارگانه شده اند؟**

پذیرش: (با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می دهد)

سوفار: (از فهرست واژگان حذف شده است)

رکاب: (هم معنای قدیم خود را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته است)

شوخ: (با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شده است)

قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

☐ زمینه ملی: خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست ← نیزه مجاز از درفش کاپوایی است.

☐ زمینه قهرمانی: همی بر خروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر، سوی داد خواند

۲- بیت پنجم درس را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

روز و شب: تضاد، کنایه از همیشه / دو لب گشودن: کنایه از سخن گفتن

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه / بر او انجمن گشت بازارگاه/ مجاز از مردم بازار
از آن چرم، کاهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای / مجاز از پیش بند چرمین که آهنگران هنگام کار برتن می کنند.

۴- در بیت زیر «درفش کاویان» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟

تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس / به هر جانب که روی آری، درفش کاویان بینی (سنایی)
درفش کاویان: درفش ملّی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)، نماد پیروزی و کامیابی
قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و نهم را به نثر روان بنویسید.

بازگردانی بیت ۲۹ام: کاوه خروشید و فریاد زد و مردم را به حق و عدالت و اعتراض فراخواند.

۲- مارانی را که بر دوش ضحاک روییدند، مظهر چه خصلت هایی می توان دانست؟

مار: نمادی است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خواهی اهریمنی و بیداد و منش پلید ضحاک

۳- انگیزه کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

ضحاک فرزندان کاوه را کشته بود و به مردم بسیار ستم روا می داشت؛ ازین رو کاوه مردم را علیه ضحاک برخاست؛ مردم را برشوراند و به داد و عدالت فراخواند.

۴- با توجه به متن درس «پایمردان دیو» چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

پایمردان دیو همان دستیاران و دست نشانده های ضحاکند. کسانی که از خدا نمی هراسند. در برابر ستم خاموش می نشینند و به گفته های ستمگری چون ضحاک دل سپرده اند و کارهای ستمگرانه او را نادیده می گیرند.

گنج حکمت: کاردانی

□ کشتی گیری بود که در زورآزمایی شهره بود. بدر در میدان او هلالی بود و رستم به دستان او زالی.

قلمرو زبانی: شهره: نامبردار، نامی / بدر: ماه کامل، ماه شب چهارده / هلال: ماه نو/ در میدان او: در برابر او / زال: پیر فرتوت و سفیدمو، به ویژه زن / فعل «بود» پس از واژه «زالی»: حذف به قرینه لفظی / هلالی، زالی: مسند / میدان او: ترکیب اضافی؛ میدان: متمم / او: مضاف الیه، وابسته پسین/ دستان: دستها / دستان او: ترکیب اضافی؛ دست: متمم؛ او: وابسته پسین، مضاف الیه/ نوع او: حرف پیوند / بدر، شهره: ساده / دستان، زالی، هلالی: وندی / کشتی گیری، زورآزمایی: وندی مرکب / بدر، هلال: رابطه معنایی تضاد و تناسب / «به» در «به دستان»: به معنای «در»/ **قلمرو ادبی:** نوع ادبی: تعلیمی، نثر مسجع یا آهنگین / هلالی، زالی: پایه های سجع / بدر، هلال: تضاد / بدر در میدان او هلال بود: تشبیه / رستم به دستان او زالی بود: تشبیه و اغراق / تلمیح دارد (به دلیل وجود رستم / رستم، زال، دستان: تناسب / دستان: ایهام تناسب (۱- لقب پدر رستم که در این جا حضور ندارد اما با رستم تناسب دارد ۲- دستها)/ زال: ایهام تناسب (۱- نام پدر رستم؛ تناسب با رستم ۲- فرتوت)/ رستم، زال: تضاد (رستم توانمند، زال ناتوان) / بدر، هلال: تناسب

بازگردانی: کشتی گیری بود که در زورآزمایی و پهلوانی بسیار نام آشنا بود. او به اندازه ای نیرومند بود که در میدان زورآزمایی ماه کامل مانند ماه نو به نظر می آمد و رستم در برابرش مانند یک پیرزن، ضعیف و ناتوان می نمود.

با جوانان چو دست بگشادی / پای گردون پیر بربستی

قلمرو زبانی: چو: حرف ربط وابسته ساز، هنگامی که، زمانی که / گردون: آسمان، روزگار/ بربستن: بستن، بند کردن / بیت دو جمله؛ یک جمله غیر ساده / بربستی: ماضی استمراری «می بست» / بگشادی: ماضی استمراری «می گشاد» / جوانان: متمم، وندی / پا، دست: رابطه معنایی تناسب / پای گردون پیر: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی (پا: هسته / گردون: وابسته پسین، مضاف الیه / پیر: وابسته پسین، صفت) / نهاد در هر دو جمله، محذوف (کشتی گیر) / **قلمرو ادبی:** دست، پا: تناسب / جوان، پیر: تضاد / دست گشادن و پای بستن: تضاد / پای گردون را بستن: کنایه از قدرتمند بودن / دست گشادن: کنایه از زورآزمایی / پای گردون پیر: استعاره پنهان، تشخیص / پیری گردون: نمادی از تجربه و قدرت / جوانان: نماد قدرت و غرور/ پای گردون پیر بربستی: اغراق

بازگردانی: آن کشتی گیر زمانی که با کمک جوانان اقدام به کشتی گرفتن می کرد آنها را که هیچ حتا بر روزگار پیر نیز چیره می شد و او را شکست می داد.

پیام: زورمندی جوان کشتی گیر

□ روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرّج بردند. ناگاه کشتی گیری از کناره ای درآمد و نبرد خواست، خلق در وی

حیران شدند، زور بازویی که کوه به هوا بردی؟

قلمرو زبانی: الحاح: اصرار، پافشاری کردن / تفرّج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش / حیران: سرگردان، سرگشته، شیفته، شگفت زده؛ نقش مسندی / خواست: درخواست کرد (هم آوا؛ خاست: بلند شد) / نوع او: حرف پیوند هم پایه ساز/ یاران: نهاد / مرا: من را، نقش مفعولی / ناگاه: قید، وندی / کشتی گیر، نبرد: رابطه معنایی تناسب/ کناره: گوشه، کنج؛ متمم / هوا، وی: متمم / بردی: ببرد؛ «مضارع التزامی»/ درآمد: بیرون آمد، وارد شد، آمد / یاران، کناره، بازویی: وندی/ کشتی گیر: مرکب / خلق: مردم / حیران: سرگشته / زور بازو: ترکیب اضافی؛ زور: نهاد؛ بازو: وابسته پسین، مضاف الیه / **قلمرو ادبی:** زور بازو: مجاز از پهلوان دارای زور بازو / زور بازویی که کوه به هوا بردی: اغراق؛ کنایه از زور بسیار / آرایه تمثیل / بازو: نماد قدرت / کوه: نماد بزرگی و شکست ناپذیری

بازگردانی: یک روز به پافشاری دوستان به گردش رفتیم. ناگهان کشتی گیری از گوشه ای بیرون آمد و حریف طلبید. مردم با دیدن او شگفت زده شدند. کشتی گیر دارای چنان زوری بود که می توانست کوه را از جا بکند و به سوی آسمان پرتاب کند.

□ از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که کشتی گیر دست بر هم زد، پایش بگرفتم و سرش بر زمین محکم زدم.

قلمرو زبانی: نفیر: صدای بلند، فریاد / برآمد: بلند شد (بن ماضی: برآمد، بن مضارع: برآ) / هر طرف: ترکیب وصفی؛ طرف: متمم؛ هر: وابسته پیشین، صفت مبهم / در حال: فوراً، همان دم / دست، پا، سر: رابطه معنایی تناسب / دست بر هم زدن: نشانه آغاز زورآزمایی / پایش:

ترکیب اضافی، پا: مفعول؛ ش: مضاف الیه / سرش: ترکیب اضافی، سر: مفعول / ش: مضاف الیه / دست: مفعول / زمین: متمم / نوع واو: حرف پیوند هم پایه ساز / کشتی گیر: مرکب / نفیر: ساده / **قلمرو ادبی**: دست، پا، سر: تناسب / سر، بر: جناس ناهمسان اختلافی / دست برهم زدن: کنایه از آغاز کردن / سر بر زمین زدن: کنایه از شکست دادن

بازگردانی: از هر سو صدای فریاد برخاست. همان دم که کشتی گیر دست هایش را به نشانه آغاز زورآزمایی به هم می زد، من پای او را گرفتم و سرش را محکم به زمین کوبیدم.

📌 **گفتم: علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.**

قلمرو زبانی: باب: زمینه، مورد / لایق: سزاوار، شایسته / فایق: دارای برتری، مسلط، چیره / مجرد: صرف، تنها / آن باب: ترکیب وصفی؛ آن: وابسته پیشین، صفت اشاره؛ باب: هسته / حسرت روزگار: ترکیب اضافی، حسرت: مسند؛ روزگار: وابسته پسین، مضاف الیه / همه: ضمیر مبهم، متمم / و عالم در...: حذف «است» به قرینه لفظی / روزگار: واژه دو تلفظی / **قلمرو ادبی:** لایق، فایق: سجع؛ جناس ناهمسان اختلافی / علم، عالم: شبه جناس؛ همیشگی

بازگردانی: به کشتی گیر گفتم: در هر زمینه ای دانش و آگاهی داشتن شایسته است و انسان دانا در آن زمینه پیروز و برتر از همگان خواهد بود. کسانی که استعداد بدون تربیت دارند، جز حسرت و پشیمانی روزگار چیزی بهره شان نمی شود.
پیام: پیروزی علم و آگاهی / نیاز به پرورش برای انسان مستعد

زور داری، چون نداری علم کار / لاف آن نتوان به آسانی زدن

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است / لاف: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا / لاف زدن: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن / چون: حرف پیوند وابسته ساز / زور: نقش مفعولی / علم کار: مفعول / مرجع ضمیر آن: زور داشتن / حذف واژه «زور» به قرینه لفظی / علم کار: ترکیب اضافی، علم: مفعول؛ کار: مضاف الیه / داری، نداری: رابطه معنایی تضاد / آسانی: وندی، متمم / زور، علم، کار: ساده / **قلمرو ادبی:** داری، نداری: تضاد

بازگردانی: دانش هر کاری را باید داشته باشی و گر نه فقط زورمندی نمی توانی پیروز و کامیاب گردی.

پیام: برتری علم و دانش بر زور و قدرت / دوری از خودبینی

روضه خلد، مجد خوافی